

### چکیده

در دوران معاصر، تلاش دانشمندان و عالمان اقتصاد بر این است که در مواجهه با شرایط و حوادث اقتصادی و تجربه‌های بشری بازتابی علت‌شناسانه داشته باشند و تا حد امکان در سایه‌ی بررسی و مطالعه‌ی روندها و داده‌های آماری به تبیین علمی و عملی موضوع پرداخته و نظریه‌های راهگشا ارائه کنند. در سایه‌ی همین تلاش نظری و عملی است که علم اقتصاد راه رشد و تکامل را پیموده و جوامعی که در معرض این مباحث و بهره‌گیری از آنها بود هاند نیز مسیر توسعه‌ی اقتصاد را با وجود فراز و نشیب‌های بسیار طی کرده و به درجه‌ی مناسبی از پیشرفت و توسعه دست یافته‌اند. طبعاً جامعه‌ی ما هم برای رسیدن به رشد و توسعه همین مسیر را طی می‌کند. لذا انتظار می‌رود که در مواجهه با مسایل و چالش‌های اقتصاد جامعه، تا حد امکان به تبیین علمی و عملی موضوع پرداخته شود و راه عبور از چالش‌ها هموار گردد. در این عرصه ضروری است دولت و دولتمردان بیش‌ترین حوصله و سعی صد را از خود نشان داده و به جای توجیه عملکرد خود و دراز کردن انگشت اتهام را، به سوی دیگران و دیوار کوتاه مطبوعات و روزنامه نگاران، گوش و چشم خود را به روی گفته‌ها و نوشته‌های منتقدان باز کنند و با کمک‌گیری از خرد جمعی به اصلاح سیاست‌ها و اقدامات برای حل مسایل و مشکلات و جلب رضایتمندی شهروندان بپردازند که پیمودن این طریق به نفع همه است.

### رابطه‌ی نقد ینگی، تورم و گرانی:

با توجه به این‌که پدیده‌ی «گرانی» موضوع روز جامعه‌ی ما است و نظرسنجی‌های انجام شده حاکی از آن است که درصد بالایی از افراد جامعه - بیش از ۷۰ درصد - بر این واقعیت صحه می‌گذارند اما دولت مردان و به ویژه رؤسای دولت و مجلس با تکیه بر شاخص «تورم» اعلامی از سوی بانک مرکزی ۱۰/۹۹ درصد در پایان شهریور ۸۵ نسبت به شهریور ۸۴ از عملکرد اقتصاد یکساله‌ی دولت در کنترل تورم دفاع کرده و به گونه‌ای به نفی واقعیت «گرانی» مطرح در جامعه پرداخته‌اند و ادامه‌ی اجرایی سیاست‌های متخذه و روند موجود را تأیید می‌کنند و بعضاً تصورشان بر این است که نیازی به شنیدن و دیدن حرف‌ها و نوشته‌های دیگران نیست!



# رابطه‌ی نقد ینگی تورم و گرانی

علی مزروعی



اصلاح و تکمیل شد تا بتواند پاسخگوی رویداد های حادث باشد.

این دیدگاه را می توان با پاسخ رییس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور مقایسه کرد که در جواب سؤال یکی از خبرنگاران که از او پرسیده بود: «پیش بینی نرخ تورم در گذشته ی نزدیک ۳۰ تا ۴۰ درصد بود اما چنین نشد، البته منتقدان عنوان کردند که در ایران حجم نقدینگی و گرانی تأثیری در نرخ تورم ندارد. برای منتقدان چه پاسخی دارید؟» به رابطه ی فیشر اشاره کرد و می افزاید: «به هر نسبتی که نقدینگی افزایش می یابد نرخ تورم نیز افزایش می یابد.

منتقدان می گویند اقتصاد ایران از این رابطه تبعیت می کند، اما این رابطه تاکنون (۲۰۰ سال گذشته) بین نقدینگی و تورم در اقتصاد ایران ایجاد نشده و هر ۱۰ درصد افزایش نقدینگی فقط چهار درصد نرخ تورم را افزایش داده است. چنین رابطه ای به اثبات نرسیده و در شش ماهه ی اول سال هم نرخ تورم به اندازه ی رشد نقدینگی افزایش نیافته است.»

وی ادامه داد: «نرخ تورم حدود ۱۱ درصد در ۱۲ ماهه ی منتهی به شهریور ۸۵ نسبت به ۱۲ ماهه ی منتهی به شهریور ۸۴ افزایش یافته است، در حالی که نقدینگی بیش از ۳۰ درصد است.

منتقدان نگرانی دارند که اگر رابطه ی یک به یک بین نرخ تورم و نقدینگی وجود نداشته باشد ممکن است نرخ تورم پنهانی بروز پیدا کند. به این ترتیب به منتقدان پاسخ علمی ارایه می شود.



تقاضاکنندگان در شرایط تورم، به جای آن که فردا بخرند، از امروز اقدام به خرید می کنند و عرضه کنندگان به جای آن که امروز بفروشند به فردا موکول می کنند.

در سه دهه ی اخیر آنچه تبیین کنند هی چرایی رخداد «تورم» در ایران بوده است، مسأله ی «رشد نقدینگی» بالا و چند برابر نرخ رشد تولید است، به گونه ای که «رابطه ی نقدینگی، تورم و گرانی» به گفتمان غالب در ادبیات اقتصادی ایران تبدیل شده است.

هر دانشجوی علم اقتصاد با آشنایی به «نظریه ی مقداری پول» می داند که افزایش نقدینگی بیش از رشد تولید، به افزایش سطح عمومی قیمت ها دامن خواهد زد، اما این که چه رابطه ای بین این دو متغیر در عرصه ی عمل وجود خواهد داشت خود منجر به عرصه ی مباحث درازدانی در روند تکاملی علم اقتصاد شده است که جای تأمل و عبرت آموزی فراوان برای انطباق با شرایط اقتصادی جامعه ی ما و درس آموزی برای گره گشایی دارد.

«نظریه ی مقداری پول» از قدیمی ترین و مشهورترین نظریه های اقتصادی است که سلطه ی آن در سراسر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ قدرت استدلالی آن را در بیان نوسانات قیمت ها نشان می دهد.

منظور از «نظریه ی مقداری پول» بیان نوسانات سطح عمومی قیمت هاست. طبق این نظریه رابطه ای مستقیم و نسبی بین مقدار پول در گردش و سطح عمومی قیمت ها موجود است.

اصل مسلمی که «نظریه ی مقداری پول» بر آن متکی است این است که پول فقط در سطح قیمت ها اثر دارد نه در سایر متغیرهای اقتصادی از جمله؛ سطح تولیدات و فعالیت های اقتصادی. طرفداران این نظریه برای پول هیچ گونه نقش محرکی قایل نیستند و معتقدند که پول به خودی خود نه می تواند به وجود آوردن عدم تعادل باشد و نه محرک فعالیت های اقتصادی. ارزش آن به عکس مقدار آن بستگی دارد. اگر بر مقدارش بیفزایند، بدون آن که عرضه ی کالا افزایش یابد قیمت ها به همان نسبت افزایش می یابند و اگر از مقدارش کم کنند به همان نسبت سطح عمومی قیمت ها پایین می آید.

به عبارت دیگر «پول خنثی است و سطح عمومی قیمت ها مستقیماً با مقدار پول در گردش بستگی دارد.» (کلیات علم اقتصاد، دکتر باقر قدیری اصلی، ص ۱۹۵)

اما در عرصه ی عمل و در تطابق با شرایط حادث در کشورهای غربی به تدریج از قدرت توضیح دهندگی این نظریه کاسته شد و به همین دلیل دچار تغییر و

و آن گذشته‌ی ۲۰ ساله ایران در رابطه‌ی نرخ تورم و نقد ینگی است. بنابراین ما نگران این قضیه نیستیم چون این رابطه در ایران به اثبات نرسیده و این سؤال مطرح است که آیا نقد ینگی فعلی کفایت لازم برای اداره‌ی امور اقتصادی کشور را دارد یا خیر؟»

وی در پاسخ به سؤالی که خود مطرح کرده، می‌افزاید: «یک واحد تولیدی را پیدا کنید که بگوید مشکل نقد ینگی جاری - سرمایه در گردش - ندارد؟ بنابراین باید گفت چرا از افزایش نقد ینگی هراس داریم در حالی که پاسخ سؤال مطرح شده را نمی‌دانیم. امروز سیستم بانکی کشور با پرداخت تسهیلات در شش ماهه‌ی اول اعلام می‌کند که در خط قرمز قرار گرفته و امکان پرداخت بیش‌تر نیست. اگر نگران تورم هستیم باید عوامل دیگر را در نظر بگیریم.»

وی با بیان این‌که اگر اقتصاد ایران در بخش عرضه مورد کمک واقع نشود به طور حتم اقتصاد در این بخش با مشکل مواجه می‌شود، ادامه داد: «جای بحث گسترده‌ی وجود دارد چرا که اقتصاد ایران تک معادله‌ی تک متغیر نیست بلکه چند معادله‌ی چند متغیری است.» (سرمایه، ۸۵/۱۷، ص ۳)

در این‌که جای بحث گسترده‌ی در مورد مسایل اقتصاد ایران وجود دارد جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد و در این‌که در مورد «رابطه‌ی نقد ینگی، تورم و گرانی» نیز همین حکم جاری است، تردیدی نباید وجود داشته باشد و به همین دلیل توجه مسئولین مربوطه و دستگاه مدیریت و برنامه‌ریزی کشور را به نکات ذیل جلب می‌کنیم به امید آن‌که مورد توجه قرار گرفته و مفید فایده باشد:

۱- ترسیم منحنی نرخ رشد نقد ینگی و تورم در سال‌های گذشته، به ویژه از سال ۱۳۵۳ که به افزایش ناگهانی قیمت نفت و در پی آن افزایش نقد ینگی در اقتصاد ایران دامن زده می‌شود، حاکی از نوعی همبستگی و حرکت موازی است که از رابطه‌ی حد و یک به یک شروع و به تدریج از آن کاسته می‌شود و در حال حاضر از نوعی رابطه‌ی حد و یک به نیم حکایت دارد. از سال ۱۳۵۳ تاکنون متوسط سالانه‌ی نرخ رشد نقد ینگی حدود ۲۵ درصد و تورم حدود ۱۷ درصد بوده است و علت اصلی نرخ تورم دورقمی و نهادینه شده در اقتصاد ایران

طی بیش از سه دهه‌ی اخیر را باید در رخداد همین نرخ رشد نقد ینگی بالا دانست و قطعاً هر گونه تلاش برای یک رقمی کردن نرخ تورم و به تبع آن مهار پدیده‌ی «گرانی» در اقتصاد ایران باید معطوف به کنترل نرخ رشد نقد ینگی باشد که تحقق این هدف از معبر اجرای سیاست‌های سخت‌گیرانه در رعایت انضباط مالی و پولی توسط دولت می‌گذرد و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی و بانک مرکزی بیش‌ترین مسؤولیت را در این باره به عهده دارند و نگرانی منتقدان نسبت به افزایش حجم بودجه‌ی دولت، به ویژه هزینه‌های جاری، قطعاً باید مورد توجه و تأمل دولت مردان قرار گیرد.

۲- پیش از این در یادداشتی ذیل عنوان «آیا نرخ تورم اعلامی بانک مرکزی درست است» به بررسی دلیل این‌که چرا با وجود رخداد نرخ رشد نقد ینگی ۳۶/۴ درصدی در پایان مرداد ماه ۸۵، نرخ تورم اعلامی ۱۰/۵ درصد است، پرداخته‌ام اما با توجه به تکیه و تأکید مقامات دولتی بر شاخص «نرخ تورم» در مقابل پدیده‌ی «گرانی» لازم می‌دانم که از زوایای دیگری به این موضوع بپردازم و آن این‌که اگر مقامات دولتی و مسؤولان اقتصادی کشور بین این دو مسأله یعنی «تورم» و «گرانی» این‌همانی برقرار کنند از شناخت دقیق مسأله و برخورد واقع‌بینانه و علمی با موضوع باز خواهند ماند. با وجود همبستگی «تورم» و «گرانی» اما به لحاظ شرایط اقتصادی «گرانی» می‌تواند برای غالب شهروندان به طور ملموس وجود داشته باشد در عین حالی که سرعت «نرخ تورم» در محاسبات بانک مرکزی نسبت به گذشته کم‌تر شده باشد. برای توجیه و تبیین همین موضوع بوده است که در روند بحث پیرامون «نظریه‌ی مقداری پول» یعنی «رابطه‌ی نقد ینگی، تورم و گرانی» دو نظریه‌ی «درآمد» و «روانی» عرضه شده‌اند که در ادامه به شرح آن‌ها از یک متن اقتصادی می‌پردازم:

«نظریه‌ی «درآمد» و نظریه‌ی «روانی» مکمل هم‌اند، اولی عوامل کمی و دومی عامل‌های روانی را در توجیه نوسان قیمت‌ها مورد توجه و بحث قرار داده است. منظور از «نظریه‌ی درآمد» این است که ارزش پول به حجم آن وابسته نیست بلکه به ارزش ذهنی‌ای که مردم برای قدرت خرید خود قایل‌اند، بستگی دارد. به عبارت دیگر ارزش پول تابع اهمیتی است که مردم برای آخرین واحد درآمد پولی خود قایل هستند. مثلاً اگر درآمد شخصی کلاً ۵۰۰

♦ در سایه‌ی تحقق «رشد اقتصادی» و «هدفمند کردن یارانه‌ها» می‌توان انتظار داشت که «توزیع عادلانه‌ی درآمد» نیز در جامعه محقق شود.



تومان در ماه باشد و آن ۵۰۰ تومان درست برابر حد اقل هزینه‌ی زندگی او باشد، برای آخرین واحد پول خود یعنی برای پانصد مین تومان ارزش زیادی قایل است ولی اگر درآمد ماهانه‌ی او از ۵۰۰ تومان به ۱۰۰۰ تومان افزایش یابد ارزشی که برای هزارمین تومان قایل خواهد شد به مراتب کم‌تر از ارزشی خواهد بود که برای پانصد مین تومان قایل است و چون تومان‌های جدید نیازمندی‌های نهایی ناچیزتری را برآورده می‌کند، برای آن مطلوبیت یا فایده‌ی کم‌تری قایل خواهد شد. به این ترتیب شدت احتیاجی که به وسیله‌ی آخرین واحد پولی رفع می‌شود با درآمد رابطه‌ی معکوس دارد، هرچه درآمد بیشتر شود شدت نیازمندی که به وسیله‌ی آخرین واحد پول رفع می‌شود کم‌تر خواهد بود و هرچه درآمد کم‌تر باشد شدت نیازمندی که به وسیله‌ی آخرین واحد پول مرتفع می‌شود، بیش‌تر خواهد بود. برعکس وقتی که درآمد کاهش پیدا کرد، آخرین واحد پول ارزش بیش‌تری خواهد داشت. در این نظریه عامل علی برخلاف «نظریه‌ی مقداری پول» درآمد است نه مقدار پول در جریان. مسلماً هنگامی که حجم درآمد افزایش می‌یابد میزان پول نیز بیشتر می‌شود. ولی افزایش قیمت‌ها وقتی تحقق خواهد یافت که افزایش حجم پول موجب رشد سطح درآمد‌ها شود. «نظریه‌ی درآمد» در بیان ارزش پول این مزیت را دارد که به روشنی اهمیت کانال‌های مختلفی را که در این جریان، پول به آن‌ها سوق داده می‌شود معلوم می‌کند، مثلاً اگر پول اضافی به مجرای درآمد دارندگان درآمد‌های ناچیز سوق داده شود، افزایش درآمد به علت بالا بودن میل نهایی به مصرف موجب افزایش تقاضا و قیمت‌ها می‌شود، در حالی که اگر درآمد‌های اضافی به کسانی تعلق گیرد که دارای درآمد سرشار باشند قسمت مهمی از آن پس‌انداز و به سرمایه‌گذاری تخصیص خواهد یافت و به نسبت قبلی موجب افزایش تقاضای کالاهای مصرفی نخواهد شد. با «نظریه‌ی درآمد» نکاتی که در «نظریه‌ی مقداری پول» مبهم مانده بود روشن می‌شود. به وسیله‌ی این نظریه می‌توان فهمید چرا تغییر قیمت‌ها با تغییر حجم پول متناسب نیست. در «نظریه‌ی مقداری پول» وقتی که حجم پول افزایش می‌یابد، سطح قیمت‌ها بالا می‌رود ولی در «نظریه‌ی درآمد» برای آن‌که سطح قیمت‌ها افزایش یابد باید درآمد‌ها به طور یکسان افزایش یابند، تا به یک

اندازه در قیمت کالاهای مختلف تأثیر کنند. وانگهی در «نظریه‌ی درآمد» علاوه بر عامل‌های مقداری، عامل‌های دیگری نیز در سطح عمومی قیمت‌ها مؤثرند. با پایین آمدن ارزش خارجی پول، درآمد صادرکنندگان که به نرخ سابق معامله کرده و دارای ذخایر ارزی اند افزایش می‌یابد. به طوری که ملاحظه شد، «نظریه‌ی درآمد»، گام دیگری است برای توجیه وقایع پولی و شناخت نوسان قیمت‌ها، ولی با این وجود برای بسیاری از وقایع، توجیهی ناقص است.

به دلیل این‌که دو «نظریه‌ی مقداری پول» و «نظریه‌ی درآمد» در مواجهه با واقعیات پاسخگو نبود و در بسیاری از موارد قیمت‌ها دقیقاً با تغییرات نسبی مقدار پول تغییر نمی‌کرد و سرعت جریان پول و تغییر درآمد‌ها نمی‌توانست توجیه صحیح اوضاع غیرعادی باشد «نظریه‌ی روانی» مطرح شد. بر پایه‌ی این نظریه، ارزش پول، در تحلیل نهایی به سنجش روانی افراد که نه تنها به ارزش فعلی پول متکی است بلکه به ارزش آینده‌ی آن - مبتنی بر خوف و رجاء - بستگی دارد. هنگامی که ارزش پول تنزل می‌کند عکس‌العمل روانی موجب تشدید تنزل ارزش آن می‌شود و به دلایلی که تقاضا افزایش می‌یابد، عرضه تقلیل پیدا می‌کند. تقاضاکنندگان، در شرایط تورم، به جای آن که فردا بخرند، از امروز اقدام به خرید می‌کنند و عرضه‌کنندگان به جای آن که امروز بفروشند به فردا موکول می‌کنند. به محض صعود پیاپی قیمت‌ها، مردم که خاطرات ناگواری از تورم‌های گذشته دارند تصور می‌کنند که قیمت‌ها در آینده شدیدتر از حال بالا خواهند رفت. این طرز تفکر، مردم را وادار می‌کند که بیش از معمول آذوقه تهیه

کنند و بیش از پیش برای تقاضا حریص شوند. ارزش پول پیش از آن‌که در واقع تنزل پیدا کند، در اندیشه‌ی مردم تنزل پیدا می‌کند. برعکس وقتی که ارزش پول ترقی می‌کند و مردم پیش‌بینی ترقی بیش‌تر آن را بکنند پول‌های خود را پس‌انداز یا گنج می‌کنند، تقاضا تقلیل می‌یابد و در صورت ثبات عرضه، قیمت‌ها تنزل پیدا می‌کنند و پول عملاً ترقی ارزشی پیدا می‌کند. «کلیات علم اقتصاد»، دکتر باقر قدیری اصلی، ص ۲۰۳ تا ۲۰۶) با این توضیحات فکر می‌کنم بهتر می‌شود دریافت، چرا در حالی که دولت مردان و مسؤولان اقتصادی بر نرخ تورم حدود ۱۱ درصد به عنوان یک

یک قاعده‌ی ساده‌ی اقتصادی می‌گوید که در این عالم مادی هیچ اقدامی بدون هزینه نیست، فقط آنچه انجام آن را توجیه‌پذیر می‌کند این‌که فایده‌اش بیش از هزینه‌اش باشد.



موفقیت تکیه و تأکید می‌کنند اکثریت شهروندان آن را نشانه‌ی بهبود اوضاع اقتصادی نمی‌یابند و در مقابل بر وجود پدیده‌ی «گرانی» گواهی می‌دهند.

دلیلش را باید در وضعیت درآمدی و روانی جامعه پس از روی کار آمدن دولت نهم دانست. افزایش قابل توجه رقم بودجه‌ی عمومی در نیمه‌ی دوم سال ۸۴ و سال ۸۵ و دیگر سیاست‌های اقتصادی دولت (مثل کاهش نرخ سود بانکی و نحوه‌ی دادن تسهیلات بانکی، صندوق مهر رضا، سفرهای استانی و...) در قالب شعارهای «بردن درآمد نفت به سر سفره‌های مردم» و «عدالت محوری» (توزیع عادلانه‌ی ثروت، محرومیت‌زدایی، رفع تبعیض، ارتقای قدرت خرید مردم، رفاه اجتماعی و...) موجب بهبود اندک درآمدی دهک‌های جمعیتی با درآمد متوسط و پایین شده است و با توجه به اجرای سیاست تثبیت کالاها و خدمات دولتی که نقش مؤثری در محاسبه و میزان نرخ تورم دارند، درآمد حاصله‌ی این شهروندان متوجه کالاهای مصرفی (عمدتاً خوراکی‌ها مثل گوشت، مرغ، میوه، حبوبات و...) و مسکن می‌شود و تقاضای این گونه کالاها را در جامعه بالا می‌برد که به دلیل عدم افزایش مناسب عرضه‌ی آنها (طبق قانون عرضه و تقاضا) موجبات افزایش قیمت این کالاها را بیش از «نرخ تورم» اعلامی به وجود می‌آورد. این رخداد نزد غالب شهروندان «گرانی» نام می‌گیرد و خود به وضعیتی روانی که به «انتظارات تورمی» دامن می‌زند، مبدل می‌گردد.

بنابراین نوع سیاست‌های اقتصادی دولت در نحوه‌ی هزینه‌کردن بودجه‌ی عمومی و توزیع درآمد در جامعه، در رخداد پدیده‌ی «گرانی» نقشی تعیین‌کننده دارد، روشن است که اگر سرریز افزایش نقدینگی حاصله از افزایش بالای بودجه‌ی عمومی متوجه تأمین نقدینگی بنگاه‌های اقتصادی و تولید و سرمایه‌گذاری می‌شد هرگز پدیده‌ی «گرانی» رخ نمی‌داد. در این جا باید گفت برخلاف آنچه رییس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور در توجیه افزایش نقدینگی گفته‌اند که این اقدام به منظور تأمین نقدینگی بنگاه‌های تولیدی است اما متأسفانه باید گفت به دلیل ساختار اقتصادی موجود کشور حتی منابع و وام‌هایی که به طور خاص و به منظور سرمایه‌گذاری و توسعه در اختیار طرح‌های عمرانی و این بنگاه‌ها گذاشته می‌شود کمتر در این مسیر به کار گرفته شده و بخش عمده‌ی آن



وارد بازار کالا و خدمات می‌شود.

خلاصه آن‌که نتیجه‌ی بلافصل نگرش غالب دولت در مورد سیاست‌های اقتصادی و به ویژه توزیع درآمد امن زدن به تقاضای کالاهای مصرفی است که در سبب هزینه‌ی خانوارهای کم درآمد و متوسط سهم اصلی را دارند و هرگونه کمبود عرضه‌ی آن‌ها در بازار به دلیل شرایط روانی حادث - که برآمده از مجموعه‌ی سیاست‌های داخلی و خارجی دولت است - خیلی سریع خود را در قالب «گرانی» چند قلم کالا - با توجه به شرایط فصلی و زمانی - نشان می‌دهد.

همچنان که رییس سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور به درستی گفته‌اند: «اقتصاد ایران تک معادله‌ی تک متغیر نیست بلکه چند معادله‌ی چند متغیری است.» قطعاً اقتصاد همی کشورها همین گونه است اما مشکل اقتصاد ایران این است که برای دلش متغیر یا متغیرهای هدف که در سایه‌ی آن باید معادله‌ها و متغیرهای دیگر تعریف و روابط بین آن‌ها تبیین شود معلوم نیست.

دولت در یک سال گذشته نشان داده است که چند ان به اجرای قانون برنامه‌ی چهارم توسعه پایبند نیست اما تاکنون هیچ برنامه‌ی مدون و منسجم اقتصادی برای اجرا ارائه نداده است و فقط از روی جهت‌گیری‌های گفتاری و عملی دولت، به ویژه از روی عملکرد بودجه‌ی سال ۸۴ و قانون بودجه‌ی سال ۸۵ می‌توان گفت که متغیرهای هدف دولت، «عدالت محوری» است و البته سیاست‌های اجرایی معطوف به تحقق این هدف ناروشن و بعضاً متناقض و عمدتاً متکی بر توزیع منابع عمومی ناشی از درآمد بالای نفت است و در عین حال تصور دولت‌مردان حاکم این است که دولت‌های قبلی هیچ‌گونه عنایت و توجهی به اجرای «عدالت» نداشته و یا در پی تحقق آن نبوده‌اند!

بدون شک دولت‌های قبلی جمهوری اسلامی ایران هم مانند سایر دول جهان در پی بهبود اوضاع اقتصادی و تحقق «عدالت» بوده‌اند اما وقتی مسایل اقتصاد را چند معادله‌ی چند متغیری بدانیم آن‌گاه به راحتی معلوم می‌شود که در عملکرد یک اقتصاد نمی‌توان به هدف‌گیری همه‌ی متغیرهای خوب پرداخت و تصور کرد که همزمان می‌شود هم رشد اقتصادی بالا و مطلوب داشت، هم تورم و گرانی را مهار کرد، هم بیکاری را از بین برد، هم توزیع

عادلانه‌ی ثروت داشت و هم فقر را به حداقل رساند و هم... مشکل دولت فعلی همان مشکل دولت‌های قبلی است با این تفاوت که دولت‌های هاشمی و خاتمی با تکیه بر برنامه‌های توسعه‌ی متغیرها هدف خود را تعیین و قبول کرده بودند هزینه‌های لازم را بپردازند که بخشی از آنها همان انتقاداتی است که بلاانقطاع از سوی دولت مردان حاکم فعلی بر عملکرد آن‌ها نثار می‌شود، اما دولت فعلی هنوز به هزینه‌هایی که باید بابت اجرای سیاست‌های ناروشن و پرابهامش بپردازد علم و آگاهی ندارد و البته هیچ‌یک از دولت‌های قبلی هم به اندازه‌ی این دولت بهره‌مند از درآمد سرشار نفت و ذخایر ارزی نبودند، یک قاعده‌ی ساده‌ی اقتصادی می‌گوید که در این عالم مادی هیچ اقدامی بدون هزینه نیست فقط آنچه انجام آن را توجیه پذیر می‌کند این که فایده‌اش بیش از هزینه‌اش باشد. تحقق هدف‌هایی همچون رشد اقتصادی بالا، اشتغال کامل، مهار و کنترل نرخ تورم و یک رقمی کردن آن، تحقق عدالت اجتماعی و اقتصادی و... آرزوی همی دولت‌مردان و دولت‌هاست اما دستیابی همزمان به همی این‌ها است که مشکل آفرین است و مستلزم تبادل هزینه میان آن‌ها و نوعی اولویت‌بندی متناسب با شرایط اقتصادی هر کشور در مسیر توسعه است.

دولتی که هدف «رشد اقتصادی» و «عدالت محوری» کند در عمل سیاست‌هایش منجر به تورم و گرانی و «توزیع فقر» خواهد شد اما در سایه‌ی تحقق «رشد اقتصادی» و «هدفمند کردن یارانه‌ها» می‌توان انتظار داشت که «توزیع عادلانه‌ی درآمد» نیز در جامعه محقق شود و امید می‌رود که دولت‌مردان حاکم با عبرت‌آموزی از تجربه‌ی یکساله‌ی خود این موضوع را دریابند و با اصلاح سیاست‌ها راه رشد و توسعه‌ی کشور را هموار کنند.



دولت فعلی  
هنوز به هزینه‌هایی  
که باید بابت اجرای  
سیاست‌های  
ناروشن و پرابهامش  
بپردازد، علم و  
آگاهی ندارد و البته  
هیچ‌یک از دولت‌های  
قبلی هم به اندازه‌ی  
این دولت  
بهره‌مند از درآمد  
سرشار نفت و  
ذخایر ارزی  
نبوده‌اند.